

رباعیات سعدی شیرازی

فهرست مطالب

- ۱ رباعی شماره ۱: هر ساعتم اندرون، بخشد خون را
- ۲ رباعی شماره ۲: عشاق به دگمت اسیرند بیا
- ۳ رباعی شماره ۳: ای چشم تو مست خواب و سرمست شراب
- ۴ رباعی شماره ۴: چون دل ز هوای دوست نتوان پرداخت
- ۵ رباعی شماره ۵: دل می رود و دیده نمی‌شاید دوخت
- ۶ رباعی شماره ۶: روزی گفتی شبی کنم دلشاد
- ۷ رباعی شماره ۷: صد بار بگفتم به غلامان دلت
- ۸ رباعی شماره ۸: آن یار که عهد دوستاری بشکست
- ۹ رباعی شماره ۹: شهاب‌گذر که دیده نتوانم بست

- رباعی شماره ۱۰: هشیار سری بود ز سودای تو مست ۱۰
- رباعی شماره ۱۱: کز زحمت مردمان این کوی ازماست ۱۱
- رباعی شماره ۱۲: وه وه که قیامت این قامت راست ۱۲
- رباعی شماره ۱۳: سرو از قدت اندازه بالا بردست ۱۳
- رباعی شماره ۱۴: امشب که حضور یار جان افروزست ۱۴
- رباعی شماره ۱۵: آن شب که تو در کنار مایی روزست ۱۵
- رباعی شماره ۱۶: گویند هوای فصل آزار خوشست ۱۶
- رباعی شماره ۱۷: خیزم بروم چو صبر نامحکمست ۱۷
- رباعی شماره ۱۸: آن ماه که کفنی ملک رحانست ۱۸
- رباعی شماره ۱۹: آن ست و فاکه یار دل سخت ناست ۱۹
- رباعی شماره ۲۰: از بس که باز در دل دشمن و دوست ۲۰
- رباعی شماره ۲۱: ای در دل من رفته چو خون در گ و پوست ۲۱
- رباعی شماره ۲۲: چون حال بدم در نظر دوست نکوست ۲۲

- رباعی شماره ۲۳: غازی ز پی شهادت اندرتک و پوست ۲۳
- رباعی شماره ۲۴: کردل به کسی دهند باری به تو دوست ۲۴
- رباعی شماره ۲۵: کر زخم خورم زدست چون مرهم دوست ۲۵
- رباعی شماره ۲۶: کونیند ره کنش که یاری بدخوست ۲۶
- رباعی شماره ۲۷: شب نیست که چشمم آرزو مند تو نیست ۲۷
- رباعی شماره ۲۸: بادوست چنانکه اوست می باید داشت ۲۸
- رباعی شماره ۲۹: بگذشت و چه گویم که چه بر من بگذشت ۲۹
- رباعی شماره ۳۰: روی تو به فال دارم ای حور شراد ۳۰
- رباعی شماره ۳۱: تو هر چه پوشی به تو زیبا گردد ۳۱
- رباعی شماره ۳۲: نوروز که سل در کمر می گردد ۳۲
- رباعی شماره ۳۳: کس عهد وفا چنانکه پروانه خرد ۳۳
- رباعی شماره ۳۴: دستار چه ای کان بت دلبر دارد ۳۴
- رباعی شماره ۳۵: کرباد ز گل حسن شباش ببرد ۳۵

- رباعی شماره ۳۶: کس نیست که غم از دل ما داند برد ۳۶
- رباعی شماره ۳۷: هر وقت که بر من آن پسرمی گذرد ۳۷
- رباعی شماره ۳۸: خالی که مرا عاجز و محال بکرد ۳۸
- رباعی شماره ۳۹: چون بخت به تدبیر نکو توان کرد ۳۹
- رباعی شماره ۴۰: شمع ار چه به گریه جانکدازی می کرد ۴۰
- رباعی شماره ۴۱: ای باد چو غم آن زمین خواهی کرد ۴۱
- رباعی شماره ۴۲: آن دوست که آرام دل ما باشد ۴۲
- رباعی شماره ۴۳: آن راکه جمال ماه پیکر باشد ۴۳
- رباعی شماره ۴۴: آن راکه نظربه سوی هر کس باشد ۴۴
- رباعی شماره ۴۵: هر سرو که در بیض عالم باشد ۴۵
- رباعی شماره ۴۶: کرد دست تو در خون روانم باشد ۴۶
- رباعی شماره ۴۷: بیچاره کسی که بر تو مفتون باشد ۴۷

- رباعی شماره ۴۸: آه بوبره را که شیردپی باشد ۴۸
- رباعی شماره ۴۹: مارا به چه روی از تو صبور می باشد ۴۹
- رباعی شماره ۵۰: مشکوکه مرا از تو صبور می باشد ۵۰
- رباعی شماره ۵۱: آن خال حسن که دید می خالی شد ۵۱
- رباعی شماره ۵۲: دانی که چرا بر دهنم راز آمد ۵۲
- رباعی شماره ۵۳: روزی نظرش بر من درویش آمد ۵۳
- رباعی شماره ۵۴: گفتم شب وصل و روز تعطیل آمد ۵۴
- رباعی شماره ۵۵: وقت گل و روز شادمانی آمد ۵۵
- رباعی شماره ۵۶: در چشم من آمد آن سهی سرو بلند ۵۶
- رباعی شماره ۵۷: در خرقة توبه آمدم روزی خند ۵۷
- رباعی شماره ۵۸: گویند مرود پی آن سرو بلند ۵۸
- رباعی شماره ۵۹: کس با تو عهد و محاربت نتواند ۵۹
- رباعی شماره ۶۰: آنان که پیروی و شکر گفتارند ۶۰

- رباعی شماره ۶۱: آن کودک لشکری که لشکر شکنند ۶۱
- رباعی شماره ۶۲: کس عیب نظر با ختن ما نکند ۶۲
- رباعی شماره ۶۳: مجنون اگر احتمال لیلی نکند ۶۳
- رباعی شماره ۶۴: آن درد نذارم که طیبیان دانند ۶۴
- رباعی شماره ۶۵: مردان نه بهشت و رنگ و بومی خواهند ۶۵
- رباعی شماره ۶۶: هر چند که عیم از قحطی گویند ۶۶
- رباعی شماره ۶۷: باد و ست به کربا به درم خلوت بود ۶۷
- رباعی شماره ۶۸: من دوش قضایا و قدر پشتم بود ۶۸
- رباعی شماره ۶۹: داد طرب از عمر بده تا برود ۶۹
- رباعی شماره ۷۰: سودای تو از سرم به درمی نرود ۷۰
- رباعی شماره ۷۱: من کر سگلی زان تو باشم چه شود؟ ۷۱
- رباعی شماره ۷۲: چون صورت خویشتن در آینه بید ۷۲
- رباعی شماره ۷۳: کر تیر جفای دشمنان می آید ۷۳

- رباعی شماره ۷۴: من چاکر آنم که دلی بریاید ۷۴
- رباعی شماره ۷۵: این ریش تو سخت زود برمی آید ۷۵
- رباعی شماره ۷۶: امشب نه بیاض روز برمی آید ۷۶
- رباعی شماره ۷۷: هر چند که هست عالم از خوبان پر ۷۷
- رباعی شماره ۷۸: بتان رخ تو گلستان آرد بار ۷۸
- رباعی شماره ۷۹: از هر چه کنی مرهم ریش اولیتر ۷۹
- رباعی شماره ۸۰: ای دست جفای تو چو زلف تو دراز ۸۰
- رباعی شماره ۸۱: تا سر نکنم در سرت ای مایه ناز ۸۱
- رباعی شماره ۸۲: نامردم اگر زخم سراز مهر تو باز ۸۲
- رباعی شماره ۸۳: ای ماه شب افروز شبتان افروز ۸۳
- رباعی شماره ۸۴: یاروی بکنج خلوت آور شب و روز ۸۴
- رباعی شماره ۸۵: رویی که نخواستم که میند به کس ۸۵
- رباعی شماره ۸۶: گر بخبران و عسکریان از پس ۸۶

- رباعی شماره ۸۷: منغم که به عیش می رود روز و شبش ۸۷
- رباعی شماره ۸۸: نونیت کشیده عارض موزونش ۸۸
- رباعی شماره ۸۹: گویند مرا صواب رایان به هوش ۸۹
- رباعی شماره ۹۰: همسایه که میل طبع بینی سوش ۹۰
- رباعی شماره ۹۱: یا، پمچوهای بر من افکن پر خویش ۹۱
- رباعی شماره ۹۲: ای بی تو فراخای جهان بر ماتنگ ۹۲
- رباعی شماره ۹۳: کرد دست دهد دولت ایام وصال ۹۳
- رباعی شماره ۹۴: خود را به مقام شیر می دانستم ۹۴
- رباعی شماره ۹۵: خورشید رخا من به کمند تو دم ۹۵
- رباعی شماره ۹۶: هر سرو قدی که بگذرد در نظرم ۹۶
- رباعی شماره ۹۷: شبهای داز بیشتر بیدارم ۹۷
- رباعی شماره ۹۸: از جمله بندگان نش بنده ترم ۹۸
- رباعی شماره ۹۹: خیرم که ناندیش ازین تدبیرم ۹۹

- رباعی شماره ۱۰۰: کبر بر رک جان ز شست آید تیرم ۱۰۰
- رباعی شماره ۱۰۱: آن دوست که دیدش بیارید چشم ۱۰۱
- رباعی شماره ۱۰۲: آن رفته که بود دل بدو مشغولم ۱۰۲
- رباعی شماره ۱۰۳: مندیش که سست عهد و بدینامم ۱۰۳
- رباعی شماره ۱۰۴: من بنده بالای تو شمشاد تنم ۱۰۴
- رباعی شماره ۱۰۵: هر که که نظر بر گل رویت کنم ۱۰۵
- رباعی شماره ۱۰۶: آرام دل خویش نجویم چه کنم ؟ ۱۰۶
- رباعی شماره ۱۰۷: گفتیم که دگر چشم به دلبر نکنم ۱۰۷
- رباعی شماره ۱۰۸: من با تو سکون نکیرم و نخونکنم ۱۰۸
- رباعی شماره ۱۰۹: خیرم قدو بالای چو حورش مینم ۱۰۹
- رباعی شماره ۱۱۰: می آیی و لطف و کرم می مینم ۱۱۰
- رباعی شماره ۱۱۱: چون می کشد آن طیره خورشید و مهم ۱۱۱

- رباعی شماره ۱۱۲: من باد کرمی دست به میان ندهم ۱۱۲
- رباعی شماره ۱۱۳: ما حاصل عمری به دمی بفروشم ۱۱۳
- رباعی شماره ۱۱۴: بگذشت بر آب چشم همچون جویم ۱۱۴
- رباعی شماره ۱۱۵: یاران به سماع نای و نی جامه دران ۱۱۵
- رباعی شماره ۱۱۶: یربلیغ ده ای خسرو خوبان جهان ۱۱۶
- رباعی شماره ۱۱۷: من خاک درش به دیده خواهم رفتن ۱۱۷
- رباعی شماره ۱۱۸: مه راز فلک به طرف بام آوردن ۱۱۸
- رباعی شماره ۱۱۹: در دیده به جای سرمه سوزن دیدن ۱۱۹
- رباعی شماره ۱۲۰: ای دوست گرفته بر سر ما دشمن ۱۲۰
- رباعی شماره ۱۲۱: ای دست تو آتش زده در خرمن من ۱۲۱
- رباعی شماره ۱۲۲: آن لطف که در شایل اوست بین ۱۲۲
- رباعی شماره ۱۲۳: چون جاه و جلال و حسن و رنگ آید و بو ۱۲۳
- رباعی شماره ۱۲۴: یک روز به اتفاق صحرا من و تو ۱۲۴
- رباعی شماره ۱۲۵: ما راز نه ترنج از تو مرادست نه به ۱۲۵

- رباعی شماره ۱۲۶: نه سرو توان گفت و نه خورشید و نه ماه ۱۲۶
- رباعی شماره ۱۲۷: ای کاش نکردی نگاه از دیده ۱۲۷
- رباعی شماره ۱۲۸: ای بی رخ تو چو لاله زارم دیده ۱۲۸
- رباعی شماره ۱۲۹: ای مطرب ازان حریف پغامی ده ۱۲۹
- رباعی شماره ۱۳۰: ای راهروان راگذر از کوی تونه ۱۳۰
- رباعی شماره ۱۳۱: هرگز بود آدمی بدین زیبایی؟ ۱۳۱
- رباعی شماره ۱۳۲: کسیرم که به فتوای خردمندی و رای ۱۳۲
- رباعی شماره ۱۳۳: کی دانستم که یحطابر کردی؟ ۱۳۳
- رباعی شماره ۱۳۴: ای کاش که مردم آن صنم دیدندی ۱۳۴
- رباعی شماره ۱۳۵: گفتم بکنم توبه ز صابنطری ۱۳۵
- رباعی شماره ۱۳۶: هر روز به شیوه ای و لطفی و کرسی ۱۳۶
- رباعی شماره ۱۳۷: ای بلبل خوش سخن چه شیرین نفسی ۱۳۷
- رباعی شماره ۱۳۸: ای پیش تو لعبتان چینی حبشی ۱۳۸

- رباعی شماره ۱۳۹: ما بهمه شیرینی و لطف و نکی ۱۳۹
- رباعی شماره ۱۴۰: کر دیم بسی جام لبالب خالی ۱۴۰
- رباعی شماره ۱۴۱: دروهم نیاید که چه شیرین دهنی ۱۴۱
- رباعی شماره ۱۴۲: کر کام دل از زمانه تصویر کنی ۱۴۲
- رباعی شماره ۱۴۳: ای کودک لشکری که لشکر کشنی ۱۴۳
- رباعی شماره ۱۴۴: ای مایه درمان نفسی تشنی ۱۴۴
- رباعی شماره ۱۴۵: کر دشمن من به دوستی بگزینی ۱۴۵
- رباعی شماره ۱۴۶: کر دولت و بخت باشد و روز بهی ۱۴۶

رباعی شماره ۱: هر ساعتم اندرون بجوشد خون را

هر ساعتم اندرون بجوشد خون را	واگاہی نیست مردم بیرون را
الاکر آنکه روی لیلی دیدست	داند که چه دردمی کشد مجنون را؟

رباعی شماره ۲: عشاق به درگهت اسیرند بیا

عشق به درگهت اسیرند بیا	بدخویی تو بر تو نگیرند بیا
هر جور و چاکه کرده ای معذوری	زان پیش که عذرت نپذیرند بیا

رباعی شماره ۳: ای چشم تو مست خواب و سرمست شراب

ای چشم تو مست خواب و سرمست شراب	صاحب‌نظران تشنه وصل تو سراب
مانند تو آدمی در آباد و خراب	باشد که در آینه توان دید و در آب

رباعی شماره ۴: چون دل ز هوای دوست نتوان پرداخت

چون دل ز هوای دوست نتوان پرداخت	درمانش تخلصت و سرپیش انداخت
یا ترک گل لعل همی باید گفت	یا باالم خار همی باید ساخت

رباعی شماره ۵: دل می رود و دیده نمی شاید دوخت

دل می رود و دیده نمی شاید دوخت	چون زهد نباشد نتوان زرق فروخت
پروانه مستمند را شمع نوخت	آن سوخت که شمع را چنین می افروخت

رباعی شماره ۶: روزی گفتی شبی کنم دلشاد

روزی گفتی شبی کنم دلشاد	وز بندگان خود کنم آزاد
دیدم که از آن روز چه شهابگذشت	وز گفته خود هیچ نیایدت؟

رباعی شماره ۷: صدفبار بگفتم به غلامان دلت

صدفبار بگفتم به غلامان دلت	تا آینه دیگر نگذارند برت
ترسم که بسینی رخ همچون قمرت	کس باز نیاید و گراندر نظرت

رباعی شماره ۸: آن یار که عهد دوستاری بشکست

آن یار که عهد دوستاری بشکست	می رفت و نش گرفته دامن در دست
می گفت و گویا به خوابم بینی	پنداشت که بعد از آن مرا خوابی هست

رباعی شماره ۹: شهاگذرد که دیده نتوانم بست

شهاگذرد که دیده نتوانم بست	مردم همه از خواب و من از فکر تو مست
باشد که به دست خویش خونم ریزی	تا جان بدهم دامن مقصود به دست

رباعی شماره ۱۰: هشیار سری بود ز سودای تو مست

هشیار سری بود ز سودای تو مست	خوش آنکه ز روی تو دلش رفت ز دست
بی تو همه بیچ نیست در ملک وجود	در بیچ نباشد چو تو، هستی همه هست

رباعی شماره ۱۱: کز زحمت مردمان این کوی ازماست

کز زحمت مردمان این کوی ازماست	یا جرم ترش بودن آن روی ازماست
فردا متغیر شود آن روی پوشیر	مانیز برون شویم چون موی ازماست

رباعی شماره ۱۲: وه وه که قیامت این قامت راست

و ه وه که قیامت این قامت راست	با سرو نباشد این لطافت که تراست
شاید که تو دیگر به زیارت نروی	تا مرده نکوید که قیامت برخاست

رباعی شماره ۱۳: سرواز قدت اندازه بالابر دست

سرواز قدت اندازه بالابر دست	بحر از دنت لؤلؤ لالابر دست
هر جا که نقشه ای بنیم کویم	مویی ز سرت بادیه صحرابر دست

رباعی شماره ۱۴: امشب که حضور یار جان افروز است

امشب که حضور یار جان افروز است	بختم به خلاف دشمنان پیروز است
گو شمع بمیرومه فرو شو که مرا	آن شب که تو در کنار باشی روز است

رباعی شماره ۱۵: آن شب که تو در کنار مایی روز ست

و آن روز که با تو می رود نور روز ست	آن شب که تو در کنار مایی روز ست
دریاب که حاصل حیات امروز ست	دی رفت و به انتظار فردا نشین

رباعی شماره ۱۶: کویندهوای فصل آزار خوشست

کویندهوای فصل آزار خوشست	بوی گل و بانگ مرغ گلزار خوشست
ابریشم زیر و ناله آزار خوشست	ای بیخبران اینمه بایار خوشست

رباعی شماره ۱۷: خیرم بروم چو صبرنا محتملت

خیرم بروم چو صبرنا محتملت	جان در قدمش کنم که آرام دست
و اقرار کنم برابر دشمن و دوست	کانکس که مرا بکشت از من بجلست

رباعی شماره ۱۸: آن ماه که گفتی ملک رحمانست

آن ماه که گفتی ملک رحمانست	این بار اگرش نکه کنی شیطانست
رویی که چو آتش به زمستان خوش بود	امروز چو پوستین به تابستانست

رباعی شماره ۱۹: آن سست وفا که یار دل سخت نیست

آن سست وفا که یار دل سخت نیست	شمع و کران و آتش رخت نیست
ای با همه کس به صلح و بابا به خلاف	جرم از تو نباشد که از بخت نیست

رباعی شماره ۲۰: از بس که بیازرد دل دشمن و دوست

از بس که بیازرد دل دشمن و دوست کوئی به گناه مسخ کردندش پوست
وقتی غم او بر همه دلبا بودی اکنون همه غمهای جهان بر دل او ست

رباعی شماره ۲۱: ای در دل من رفته چو خون در رک و پوست

هرچ آن به سرآیدم زدست تو نکوست	ای در دل من رفته چو خون در رک و پوست
ما خود همه شب نخفته ایم از غم دوست	ای مرغ سحر تو صبح برخاسته ای

رباعی شماره ۲۲: چون حال بدم در نظر دوست نکوست

چون حال بدم در نظر دوست نکوست	دشمن ز جاکوز تنم برکن پوست
چون دشمن بیرحم فرستاده اوست	بدعهدم اگر ندارم این دشمن دوست

رباعی شماره ۲۳: غازی ز پی شهادت اندر تک و پوست

غازی ز پی شهادت اندر تک و پوست	وان را که غم تو کشت فاضلتر از پوست
فردای قیامت این بدان کی ماند	کان کشته دشمنست و آن کشته دوست؟

رباعی شماره ۲۴: کردل به کسی دهنډباری به تو دوست

کردل به کسی دهنډباری به تو دوست	کت خوی خوش و بوی خوش و روی نکوست
از هر که وجود صبر توانم کرد	الاز وجودت که وجودم همه اوست

رباعی شماره ۲۵: کر زخم خورم ز دست چون مرهم دوست

کر زخم خورم ز دست چون مرهم دوست	یا مغز برآیدم چو بادام از پوست
غیرت نگذاردم که نالم به کسی	تا خلق ندانند که مظهر من اوست

رباعی شماره ۲۶: کویندرها کنش که یاری بدخوست

کویندرها کنش که یاری بدخوست	خوبش نیز زده در شتی که دوست
باله بگذارید میان من و دوست	نیک و بد و رنج و راحت از دوست نکوست

رباعی شماره ۲۷: شب نیست که چشمم آرزو مند تو نیست

شب نیست که چشمم آرزو مند تو نیست	وین جان به لب رسیده در بند تو نیست
گر تو دگری به جای من بگزینی	من عهد تو ننگم که مانند تو نیست

رباعی شماره ۲۸: بادوست چنانکه اوست می باید داشت

بادوست چنانکه اوست می باید داشت	خونابه درون پوست می باید داشت
دشمن که نمی توانمش دید به چشم	از بهر دل تو دوست می باید داشت

رباعی شماره ۲۹: بگذشت و چه گویم که چه بر من بگذشت

بگذشت و چه گویم که چه بر من بگذشت	سیلاب محبتم ز دامن بگذشت
دستی به دلم فرو کن ای یار عزیز	تا تیربینی که ز جوشن بگذشت

رباعی شماره ۳۰: روی توبه فال دارم ای حور شراد

روی توبه فال دارم ای حور شراد	زیرا که بدو بوسه همی توان داد
فرخنده کسی که فال گیرد ز رخت	تا لاجرم از محنت و غم باشد شاد

رباعی شماره ۳۱: تو هر چه پوشی به تو زیبا کردد

تو هر چه پوشی به تو زیبا کردد	کر خام بود اطلس و دیا کردد
مندیش که هر که یک نظر روی تو دید	دیگر همه عمر از تو شکمیا کردد

رباعی شماره ۳۲: نوروز که سیل در کرمی کرد

نوروز که سیل در کرمی کرد سنگ از سر کوهسار در می کرد
از چشمه چشم بابرقت اینمه سیل کوئی که دل تو سخت ترمی کرد

رباعی شماره ۳۳: کس عهد وفا چنانکه پروانه خرد

کس عهد وفا چنانکه پروانه خرد	بادوست به پایان نشنیدیم که برد
مقراض به دشمنی سرش برمی داشت	پروانه به دوستیش در پامی مرد

رباعی شماره ۳۴: دستارچه‌ای کان بت دلبر دارد

دستارچه‌ای کان بت دلبر دارد	کر بویی از ان باد صبا بردارد
بر مرده صد ساله اگر برگردد	در حال ز خاک تیره سبز بردارد

رباعی شماره ۳۵: کربادزگل حسن شبابش ییرو

کربادزگل حسن شبابش ییرو	بلبل نه حریفست که خوابش ییرو
گل وقت رسیدن آب عطار ییرو	عطار به وقت رفتن آبش ییرو

رباعی شماره ۳۶: کس نیست که غم از دل ما داند برد

کس نیست که غم از دل ما داند برد	یا چاره نگر عشق تواند برد
گفتم که به شوخی ببرد دست از ما	زین دست که او پیاده می داند برد

رباعی شماره ۳۷: هر وقت که بر من آن پسرمی گذرد

هر وقت که بر من آن پسرمی گذرد دانی که ز شوقم چه به سرمی گذرد؟
کوهر سخن تلخ که خواهی فرمای آخربه دهن چون شرمی گذرد

رباعی شماره ۳۸: خالی که مرا عاجز و محال بکرد

خطی برسد و دفع آن حال بکرد	خالی که مرا عاجز و محال بکرد
ریش آمد و رویش همه چون حال بکرد	حال یسب بود که خونم می رسد بخت

رباعی شماره ۳۹: چون بخت به تدبیر نکو نتوان کرد

چون بخت به تدبیر نکو نتوان کرد	بپایده سعی و کفایت نکو نتوان کرد
گفتم بروم صبر کنم یک چندی	هم صبر برو که صبر ازو نتوان کرد

رباعی شماره ۴۰: شمع ارچه به کریه جانکدازی می کرد

شمع ارچه به کریه جانکدازی می کرد کریه زده خنده مجازی می کرد

آن شوخ سرش را بیدند و هنوز استاد بد و زبان دازی می کرد

رباعی شماره ۴۱: ای باد چو غم آن زمین خواهی کرد

ای باد چو غم آن زمین خواهی کرد	رخ درخ یار نازنین خواهی کرد
از ماش بسی دعا و خدمت برسان	گویا زد و ستان چنین خواهی کرد؟

رباعی شماره ۴۲: آن دوست که آرام دل ما باشد

آن دوست که آرام دل ما باشد گویند که زشتست بهل ما باشد
شاید که به چشم کس نه زیبا باشد تباری از آن من تنها باشد

رباعی شماره ۴۳: آن را که جمال ماه پیکر باشد

در هر چه نکه کند منور باشد	آن را که جمال ماه پیکر باشد
از طلعت بی صفای او در باشد	آئینه به دست هر که نماید نور

رباعی شماره ۴۴: آن را که نظریه سوی هر کس باشد

آن را که نظریه سوی هر کس باشد	در دیده صاحب نظران خس باشد
قاضی به دو شاهد به فتوی شرع	در مذهب عشق شاهی بس باشد

رباعی شماره ۴۵: هر سرو که در بسط عالم باشد

هر سرو که در بسط عالم باشد	شاید که به پیش قامت خم باشد
از سرو بلند هرگز این چشم مدار	بالای دراز را خرد کم باشد

رباعی شماره ۴۶: کردست تو در خون روانم باشد

کردست تو در خون روانم باشد مندیش که آن دم غم جانم باشد
گویم چه گناه از من مسکین آمد کو خسته شد از من غم آنم باشد

رباعی شماره ۴۷: بیچاره کسی که بر تو مفتون باشد

بیچاره کسی که بر تو مفتون باشد	دور از تو گرش دلیست پر خون باشد
آن کش نفسی قرار بی روی تو نیست	اندیش که بی تو مدتی چون باشد

رباعی شماره ۴۸: آهوبره را که شیردپی باشد

آهوبره را که شیردپی باشد	بیچاره چه اعتماد بروی باشد؟
این ملخ در آب چنبد تواند بود	وین برف در آفتاب تاکی باشد؟

رباعی شماره ۴۹: مارابه چه روی از تو صبور می باشد

یارابه چه روی از تو صبور می باشد	یا طاق دوستی و دوری باشد
جانی که درخت گل سوری باشد	بوشیدن ببلان ضروری باشد

رباعی شماره ۵۰: مشکوکه مرا از تو صبور می باشد

مشکوکه مرا از تو صبور می باشد	یا طاقت دوستی و دوری باشد
لیکن چه کنم که ننگم صبر و شکیب؟	خرسندی عاشقان ضروری باشد

رباعی شماره ۵۱: آن حال حسن که دیدمی خالی شد

آن حال حسن که دیدمی خالی شد	وان لعبت با جمال جمالی شد
چال ز نخش که جان درومی آسود	تاریش بر آوردیه چالی شد

رباعی شماره ۵۲: دانی که چرا برده‌نم راز آمد

دانی که چرا برده‌نم راز آمد مرغ دلم از درون به پرواز آمد؟
از من نه عجب که ماهون روئین تن از یار حمادید و به آواز آمد

رباعی شماره ۵۳: روزی نظرش بر من درویش آمد

روزی نظرش بر من درویش آمد	دیدم که معلم باندیش آمد
نگذاشت که آفتاب بر من تابد	آن سایه کران چو ابر در پیش آمد

رباعی شماره ۵۴: گفتم شب وصل و روز تعطیل آمد

گفتم شب وصل و روز تعطیل آمد کان شوخ دوان دوان به تعجیل آمد
گفتم که نمی رخی برخ من گفتار و ابلهی مکن پیل آمد

رباعی شماره ۵۵: وقت گل و روز شادمانی آمد

وقت گل و روز شادمانی آمد	آن شد که به سرمان توانی آمد
رفت آنکه دلت به مهرما کرم نبود	سرماشد و وقت مهربانی آمد

رباعی شماره ۵۶: در چشم من آمد آن سہی سرو بلند

بر بود دلم ز دست و در پای افکند	در چشم من آمد آن سہی سرو بلند
خواہی کہ بہ کس دل نہ ہی دیدہ بیند	این دیدہ شوخ می برد دل بہ کند

رباعی شماره ۵۷: در خرقهٔ توبه آمدم روزی چند

چشمم به دمان واعظ و کوش به پند	در خرقهٔ توبه آمدم روزی چند
وز یاد بر فتم سخن دانشمند	نگاه بیدم آن سحر و بلند

رباعی شماره ۵۸: کویند مرو در پی آن سرو بلند

کویند مرو در پی آن سرو بلند	انگشت نای خلق بودن تا چند؟
بی فایده پندم مده ای دانشمند	من چون نروم که می برندم به کمند؟

رباعی شماره ۵۹: کس باتو عدو محاربت نتواند

کس باتو عدو محاربت نتواند	زیراکه گرفتار کمندت ماند
نه دل دهدش که باتو شمشیر زند	نه صبر بکماز تو روی بر گرداند

رباعی شماره ۶۰: آنان که پیروی و شکر گفتارند

آنان که پیروی و شکر گفتارند	حیفت که روی خوب پنهان دارند
فی الجمله تقاب نیز پندیده نیست	تازشت پوشند و نگو بگذارند

رباعی شماره ۶۱: آن کودک لکثری که لکثرشکند

آن کودک لکثری که لکثرشکند	دایم دل با چو قلب کافر شکند
محبوب که تازیانه در سر شکند	به زانکه ببیند و عنان بر شکند

رباعی شماره ۶۲: کس عیب نظر با ختن مانکند

کس عیب نظر با ختن مانکند	زیرا که نظرداعی تنها نکند
بیکار بهیمة ای و کثرت طمع کسی	کو فرق میان زشت و زیبا نکند

رباعی شماره ۳۶: مجنون اگر احتمال لیلی نکند

مجنون اگر احتمال لیلی نکند	شاید که به صدق عشق دعوی نکند
دیند بهب عشق هر که جانی دارد	روی دل ازو به هر که دنی نکند

رباعی شماره ۶۴: آن در دوزارم که طیبیان دانند

آن در دوزارم که طیبیان دانند	دریست محبت که حسیان دانند
مارا غم روی آشنایی کشتست	این حال نباید که غریبان دانند

رباعی شماره ۶۵: مردان نه بهشت ورنک و بومی خواهند

مردان نه بهشت ورنک و بومی خواهند یاموی خوش و رومی نکومی خواهند

یاری دارند مثل و مانندش نیست در دنی و آخرت هم اومی خواهند

رباعی شماره ۶۶: هر چند که عیسم از قهامی گویند

هر چند که عیسم از قهامی گویند	دشنام و دروغ و ناسنرامی گویند
نشان به حدیث دشمن از دوست برید	دانی چه؟ راکنیم تاملی گویند

رباعی شماره ۶۷: بادوست به کرمابه درم خلوت بود

بادوست به کرمابه درم خلوت بود	وانروی کلینش کل حمام آلود
گفتاگر این روی کسی دارد دوست؟	گفتم به کل آفتاب توان اندود

رباعی شماره ۶۸: من دوش قضایار و قدر پشتم بود

من دوش قضایار و قدر پشتم بود	نارنج ز نخدان تو در شتم بود
دیدم که همی گز م لب شیرینش	بیدار چو گشتم سرانگشتم بود

رباعی شماره ۶۹: داد طرب از عمر بده تا برود

تاما به بر آید و ثریا برود	داد طرب از عمر بده تا برود
چندانکه ناز چاشت از ما برود	در خواب گران شود بخسیم به صبح

رباعی شماره ۷۰: سودای تو از سرم به درمی نرود

سودای تو از سرم به درمی نرود	نقش ز برابر نظرمی نرود
افسوس که در پای تو ای سروروان	سرمی رود و بی توبه سرمی نرود

رباعی شماره ۷۱: من کر سگلی زان تو باشم چه شود؟

من کر سگلی زان تو باشم چه شود؟	خاری ز گلستان تو باشم چه شود؟
شیران جهان روبه درگاه تواند	کر من سگ دربان تو باشم چه شود؟

رباعی شماره ۷۲: چون صورت خویش در آینه بید

چون صورت خویش در آینه بید	وان کام و دهن و لب و دندان لذت
می گفت چنانکه می توانست شنید	بس جان به لب آمد که بدین لب نرسید

رباعی شماره ۷۳: کر تیرجهای دشمنان می آید

کر تیرجهای دشمنان می آید	دل تنگ مکن که دوست می فرماید
بر یار ذلیل هر ملامت کاید	چون یار عزیز می پسندد شاید

رباعی شماره ۷۴: من چاکر آنم که دلی بریاید

من چاکر آنم که دلی بریاید	یاد دل به کسی دهد که جان آساید
آن کس که نه عاشق و نه معشوق کیست	در ملک خدای اگر نباشد شاید

رباعی شماره ۷۵: این ریش تو سخت زود برمی آید

این ریش تو سخت زود برمی آید	گرچه نه مراد بود برمی آید
بر آتش رخسار تو دلهای کباب	از بس که بسوخت دود برمی آید

رباعی شماره ۷۶: امشب نہ بیاض روز بر می آید

امشب نہ بیاض روز بر می آید	نہ نالہ اُمرغان سحر می آید
بیدار ہمہ شب و نظر بر سر کوه	تا صبح کی از سنگ بہ در می آید

رباعی شماره ۷۷: هر چند که هست عالم از خوبان پر

هر چند که هست عالم از خوبان پر	شیرازی و کازرونی و دشتی و لر
مولای نست آن عربی زاده احر	کاخر به دهن حلومی گوید مر

رباعی شماره ۷۸: بستان رخ تو گلستان آرد بار

بستان رخ تو گلستان آرد بار	وصل تو حیات جاودان آرد بار
بر خاک فکن قطره ای از آب دو لعل	تا بوم و بر زمانه جان آرد بار

رباعی شماره ۷۹: از هر چه کنی مرهم ریش اولیتر

از هر چه کنی مرهم ریش اولیتر	دلدارى خلق هر چه بیش اولیتر
ای دوست به دست دشمنانم مبار	کر می کشم به دست خویش اولیتر

رباعی شماره ۸۰: ای دست جهای تو چو زلف تو دراز

ای دست جهای تو چو زلف تو دراز	وی بی سببی گرفته پای از من باز
ای دست از آستین برون کرده به عهد	وامروز کشیده پای در دامن باز

رباعی شماره ۸۱: تاسر نکنم در سرت ای مایهٔ ناز

تاسر نکنم در سرت ای مایهٔ ناز	کوته نکنم ز دانت دست نیاز
هر چند که راهم به تو دورست و دراز	در راه بمیرم و نگردم ز تو باز

رباعی شماره ۸۲: نامردم اگر زخم سراز مهر تو باز

نامردم اگر زخم سراز مهر تو باز	خواهی بکشم به هجو و خواهی بنواز
ور بگریزم ز دست ای مایه ناز	هر جا که روم پیش تو می آیم باز

رباعی شماره ۸۳: ای ماه شب افروز شبستان افروز

ای ماه شب افروز شبستان افروز	خرم تن آنگه با تو باشد شب و روز
تو خود به کمال خلقت آراسته ای	سیرایه مکن، عرق مزین، عود مسوز

رباعی شماره ۸۴: یاروی به کنج خلوت آور شب و روز

یاروی به کنج خلوت آور شب و روز یا آتش عشق بر کن و خانه بسوز
مستوری و عاشقی به هم ناید راست کر پرده نخواهی که درد، دیده بدوز

رباعی شماره ۸۵: رویی که نخواستم که میند همه کس

الاشب و روز پیش من باشد و بس	رویی که نخواستم که میند همه کس
یارب توبه فریاد من مسکین رس	پیوست به دیگران و از من برید

رباعی شماره ۸۶: کرخیبران و عیسیویان از پس

کرخیبران و عیسیویان از پس	منوب کنندم به هوی و به هوس
آخزنه کنایت که من کردم و بس	منطور ملیح دوست دارد همه کس

رباعی شماره ۸۷: منعم که به عیش می رود روز و شبش

منعم که به عیش می رود روز و شبش	نالیدن درویش نداند شبش
بس آب که می رود به حیچون و فرات	در بادیه تشنگان به جان در طلبش

رباعی شماره ۸۸: نونیت کشیده عارض موزونش

نونیت کشیده عارض موزونش	و آن حال مغنبر نقطی بر نونش
نی خود دیش چرا نکویم نقطیت	خط دایره ای کشیده پیرامونش

رباعی شماره ۸۹: کویند مرا صوابرایان به هوش

کویند مرا صوابرایان به هوش	چون دست نمی رسد به خرسندی کوش
صبر از متعذر چه کنم کر نکشم	گر خواهم و گر نخواهم از نرمه کوش

رباعی شماره ۹۰: همسایه که میل طبع بینی سوش

همسایه که میل طبع بینی سوش فردوس برین بود سراد کوش
و آن را که نخواهی که بینی رویش دوزخ باشد بهشت در پهلوش

رباعی شماره ۹۱: یا، پمچوهای بر من افکن پر خویش

یا، پمچوهای بر من افکن پر خویش	تابندگیت کنم به جان و سر خویش
کر لایق خدمت ندانی بر خویش	تا من سر خویش گیرم و کشور خویش

رباعی شماره ۹۲: ای بی تو فراخای جهان بر ماتنگ

ای بی تو فراخای جهان بر ماتنگ	مارا به تو فخرست و تو را از ماتنگ
ماتا توبه صلحیم و تو را با ما جنگ	آخر بنگویی که دست این یا سنگ؟

رباعی شماره ۹۳: کردست دهد دولت ایام وصال

کردست دهد دولت ایام وصال	ورس برود در سر سودای محال
یک بوسه برین نیمه خالی دهمش	از رویش ویک بوسه بران نیمه خال

رباعی شماره ۹۴: خود را به مقام شیر می دانستم

خود را به مقام شیر می دانستم	چون خصم آید به رو بهی مانستم
گفتم من و صبر اگر بود روز فراق	چون واقع افتاد بتوانستم

رباعی شماره ۹۵: خورشید رخا من به کند تو درم

خورشید رخا من به کند تو درم	بارت بکشم به جان و جورت بیرم
کریم وز رم خواهی و کر جان و سرم	خود را بفروشم و مرادت بخرم

رباعی شماره ۹۶: هر سروقدی که بگذرد در نظرم

هر سروقدی که بگذرد در نظرم	در هیأت او خیره ماند بصرم
چون چشم ندارم که جوان کردم باز	آخر کم از آنکه در جوانان نگرم

رباعی شماره ۹۷: شبهای دراز بیشتر بیدارم

شبهای دراز بیشتر بیدارم	نزدیک سحر روی بربالین آرام
می‌پندارم که دیده‌بی دیدن دوست	در خواب رود، خیال می‌پندارم

رباعی شماره ۹۸: از جمله بُندگانِ من بنده ترم

از جمله بُندگانِ من بنده ترم	وز چشم خداوندش افکنده ترم
با این همه دل بر توان داشت که دوست	چندانکه مرا می کشد زنده ترم

رباعی شماره ۹۹: خیرم که ناندیش ازین تدبیرم

خیرم که ناندیش ازین تدبیرم	خضم ارببه شمشیر زندیاتیرم
کردست دهم که آستینش گیرم	ورنه بروم بر آستانش میرم

رباعی شماره ۱۰۰: کبر برک جان ز شستت آید تیرم

کبر برک جان ز شستت آید تیرم	چه خوشتر از آن که پیش دست میرم
دل با تو خصومت آرزو می‌کندم	تا صلح کنیم و در کنارت گیرم

رباعی شماره ۱۰۱: آن دوست که دیدنش بیارید چشم

آن دوست که دیدنش بیارید چشم	بی دیدنش از گریه نیاید چشم
مار از برای دیدنش باید چشم	ور دوست نیستی به چه کار آید چشم

رباعی شماره ۱۰۲: آن رفته که بود دل بدو مشغولم

آن رفته که بود دل بدو مشغولم	واکنده به شمشیر جفا مقتولم
باز آمد و آن رونق پایش نیست	خط خوشتن آورد که من مغرولم

رباعی شماره ۱۰۳: مندیش که سست عهد و بد پیمانم

وز دوستیت فرار گیرد جانم	مندیش که سست عهد و بد پیمانم
من خط تو، پنهان ز رخ می خوانم	هر چند که به خط جمال نسوخ شود

رباعی شماره ۱۰۴: من بنده بالایی تو شمشاد تنم

من بنده بالایی تو شمشاد تنم	فرهاد تو شیرین دهن خوش سخنم
چشمم به دهن تو ست و کوشم به سخن	وز عشق ببت فهم سخن می نکنم

رباعی شماره ۱۰۵: هر که که نظر بر گل رویت فکنم

خواهم که چون کس مژده بر هم نزنم	هر که که نظر بر گل رویت فکنم
بنشینم و چون بتقه سبر بکنم	و ربی تو میان ارغوان و سمنم

رباعی شماره ۱۰۶: آرام دل خویش بجویم چه کنم؟

و نذر طلبش به سر نجویم چه کنم؟	آرام دل خویش بجویم چه کنم؟
مادام که در کمنداویم چه کنم؟	گویند مرو که خون خود می ریزی

رباعی شماره ۱۰۷: گفتم که دگر چشم به دلبر نکنم

صوفی شوم و کوش به منکر نکنم	گفتم که دگر چشم به دلبر نکنم
توبت کردم که توبه دیگر نکنم	دیدم که خلاف طبع موزون من است

رباعی شماره ۱۰۸: من باتو سکون نکیرم و خونکنم

من باتو سکون نکیرم و خونکنم	بی عارض کلبوی توکل بوکنم
کویند فراموش کنش تابرد	احمد فراموش کنم و او نکنم

رباعی شماره ۱۰۹: خنیرم قدوبالای چو حورش مینم

خنیرم قدوبالای چو حورش مینم	وآن طلعت آفتاب نورش مینم
کر ره ندهندم که به نزدیک شوم	آخر نزنندم که زدورش مینم

رباعی شماره ۱۱۰: می آبی و لطف و کرمت می ینم

می آبی و لطف و کرمت می ینم	آسایش جان و قدمت می ینم
و آن وقت که غایبی همت می ینم	هر جا که نکه می کنمت می ینم

رباعی شماره ۱۱۱: چون می‌کشد آن طیره خورشید و مهم

چون می‌کشد آن طیره خورشید و مهم	من نیرب ذل و حیف تن درندهم
باری دوسه بوسه بردانش بدهم	وانکه بکشد چو می‌کشد برگنهم

رباعی شماره ۱۱۲: من باد کرمی دست به پیمان ندادم

من باد کرمی دست به پیمان ندادم	دادم که نیوقد حریف از توبه هم
دل بر تو نهم که راحت جان منی	ورز آنکه دل از تو برکنم بر که نهم؟

رباعی شماره ۱۱۳: ما حاصل عمری به دمی بفروشیم

ما حاصل عمری به دمی بفروشیم	صد خرمن شادی به غمی بفروشیم
در یک دم اگر هزار جان دست دهد	در حال به خاک قدمی بفروشیم

رباعی شماره ۱۱۴: بگذشت بر آب چشم، همچون جویم

بگذشت بر آب چشم، همچون جویم	پنداشت کز و مر حمتی می جویم
من قصه خویشتن بدو چون گویم؟	ترکست و به چوگان بنزد چون گویم

رباعی شماره ۱۱۵: یاران به سماع نای و فی جامه دران

یاران به سماع نای و فی جامه دران	ما، دیده به جایی تحسیر نکران
عشق آن مست و لهو از آن دکران	من چشم برین کنم شکوش بر آن

رباعی شماره ۱۱۶: یرلیغ ده ای خسرو خوبان جهان

یرلیغ ده ای خسرو خوبان جهان	تا پیش قدت چنگ زند سرو روان
تاکی برم از دست جهای تو قلان	نی شرع محمدست نی یاسه حان

رباعی شماره ۱۱۷: من خاک درش به دیده خواهم رفتن

من خاک درش به دیده خواهم رفتن	ای خصم بکوی هر چه خواهی گشتن
چون پای ملس که در عسل سخت شود	چندانکه برانی تواند رفتن

رباعی شماره ۱۱۸: مه راز فلک به طرف بام آوردن

مه راز فلک به طرف بام آوردن	وز روم، کلیسایه شام آوردن
دروقت سحر نماز شام آوردن	بتوان، نتوان تو را به دام آوردن

رباعی شماره ۱۱۹: در دیده به جای سرمه سوزن دیدن

در دیده به جای سرمه سوزن دیدن	برق آمده و آتش زده خرمن دیدن
در قید فرنگ غل به کردن دیدن	به زانکده به جای دوست، دشمن دیدن

رباعی شماره ۱۲۰: ای دوست کز فتنه بر سر باد دشمن

ای دوست کزین به دوستی یاد دشمن	ای دوست کز فتنه بر سر باد دشمن
آسا تر از آن که مینمش باد دشمن	نادیدن دوست گرچه مشکل در دینست

رباعی شماره ۱۲۱: ای دست تو آتش زده در خرمن من

ای دست تو آتش زده در خرمن من تو دست نمی‌گذاری از دامن من
این دست محارین که به سوزن زده‌ای هر چند حلال نیست در کردن من

رباعی شماره ۱۲۲: آن لطف که در شمایل اوست بین

و آن خنده، بچو پسته در پوست بین	آن لطف که در شمایل اوست بین
در چشم من آبی و صورت دوست بین	نی نی توبه حسن روی او ره نبری

رباعی شماره ۱۲۳: چون جاه و جلال و حسن و رنگ آمد و بو

چون جاه و جلال و حسن و رنگ آمد و بو	آخر دل آدمی نه سکست و نه رو
آن کس که نه راست طبع باشد نه نگو	نه عاشق کس بود نه کس عاشق او

رباعی شماره ۱۲۴: یک روزه اتفاق صحرا من و تو

یک روزه اتفاق صحرا من و تو از شهر برون شویم تنها من و تو
دانی که من و تو کی به هم خوش باشیم؟ آنوقت که کس نباشد الا من و تو

رباعی شماره ۱۲۵: مارانه ترنج از تو مرادست نه به

مارانه ترنج از تو مرادست نه به	تو خود شکری پسته و بادام مده
کر ناز پستان تو که باشد و مه	هرگز نبوده از زرخندان توبه

رباعی شماره ۱۲۶: نه سرو توان گفت و نه خورشید و نه ماه

نه سرو توان گفت و نه خورشید و نه ماه آه از تو که در وصف نمی آیی آه

هر کس به ره می رود اندر طلبت کر ره به تو بودی بندی این همه راه

رباعی شماره ۱۲۷: ای کاش نکردمی نگاه از دیده

ای کاش نکردمی نگاه از دیده بر دل نزدی عشق تو راه از دیده

تقصیر ز دل بود و گناه از دیده آه از دل و صد هزار آه از دیده

رباعی شماره ۱۲۸: ای بی رخ تو چو لاله زارم دیده

ای بی رخ تو چو لاله زارم دیده	کرینده چو ابرو بهارم دیده
روزی بینی در آرزوی رخ تو	چون اشک چکیده در کنارم دیده

رباعی شماره ۱۲۹: ای مطرب ازان حریف پیغامی ده

ای مطرب ازان حریف پیغامی ده	وین دلشده رابه عشوه آرامی ده
ای ساقی ازان دور و فاجامی ده	ورر شک برد حسود، کوجامی ده

رباعی شماره ۱۳۰: ای راهروان راگذر از کوی تونه

ای راهروان راگذر از کوی تونه	ماینخبر از عشق و خبر سوی تونه
هر تشنه که از دست تو بستاند آب	از دست تو سیر گردد از روی تونه

رباعی شماره ۱۳۱: هرگز بود آدمی بدین زیبایی؟

هرگز بود آدمی بدین زیبایی؟	یا سرو بدین بلند و خوش بالایی؟
مسکین دل آنکه از برش برخیزی	خرم تن آنکه از درش باز آیی

رباعی شماره ۱۳۲: کیرم که به فتوای خردمندی و رای

از دایره عقل برون نهم پای	کیرم که به فتوای خردمندی و رای
عیبست که در من آفریدست خدای	با میل که طبع می کند چتوان کرد؟

رباعی شماره ۱۳۳: کی دانستم که یی خطا بر کردی؟

بر کشتی و خون مستمندان خوردی	کی دانستم که یی خطا بر کردی؟
آن جور پسند که تویی خطا کردی	باله اگر آنکه خط کشتن دارد

رباعی شماره ۱۳۴: ای کاش که مردم آن صنم دیدندی

ای کاش که مردم آن صنم دیدندی	یا کفّتن دلتانش بشیدندی
تا بیدل و پتزار کردیدندی	برگریه عاشقان نخندیدندی

رباعی شماره ۱۳۵: گفتم بکنم توبه ز صابنطری

گفتم بکنم توبه ز صابنطری	باشد که بلای عشق کردد سیری
چندانکه نکه می کنم ای رشک پری	بار دومین از اولین خوبتری

رباعی شماره ۱۳۶: هر روز به شیوه‌ای و لطفی دگری

هر روز به شیوه‌ای و لطفی دگری	چندانکه نکه می‌کنمت خوبتری
گفتم که به قاضی برمت تادل خویش	بتانم و ترسم دل قاضی بیری

رباعی شماره ۱۳۷: ای بلبل خوش سخن چه شیرین نفسی

ای بلبل خوش سخن چه شیرین نفسی سرمست هوی و پای بند هوی
ترسم که به یاران عزیزت نرسی کز دست و زبان خوشتن در قفسی

رباعی شماره ۱۳۸: ای پیش تو لعبتان چینی حبشی

ای پیش تو لعبتان چینی حبشی	کس چون تو صنوبر نخر ابد به کشتی
کر روی بگردانی و کر سر بکشی	مابا تو خوشیم کر تو بامانه خوشی

رباعی شماره ۱۳۹: ماه همه شیرینی و لطف و مکی

ماه همه شیرینی و لطف و مکی نه ماه زمین که آفتاب فلکی
تو آدمی و دیگران آدمند؟ فی فی تو که خط سبزداری ملکی

رباعی شماره ۱۴۰: کردیم بسی جام لبالب خالی

کردیم بسی جام لبالب خالی	تا بود که نهیم لب بران لب خالی
ترسده ازان شدم که ناگاه ز جان	بی وصل بست کنی قالب خالی

رباعی شماره ۱۴۱: دروهم نیاید که چه شیرین دهنی

دروهم نیاید که چه شیرین دهنی	اینست که دور از لب و دندان منی
مارا به سرای پادشاهان ره نیست	تو خیمه به پهلوی کدایان زنی

رباعی شماره ۱۴۲: کرکام دل از زمانه تصویر کنی

کرکام دل از زمانه تصویر کنی	بی فایده خود را ز غمان پیر کنی
کیرم که زد شمن گله آری بر دوست	چون دوست جهانند چه تدبیر کنی؟

رباعی شماره ۱۴۳: ای کودک لشکری که لشکر شکنی

ای کودک لشکری که لشکر شکنی تا کی دل با چو قلب کافر شکنی؟

آن را که تو تازیانه بر سر شکنی به زانکه بینی و عنان بر شکنی

رباعی شماره ۱۴۴: ای مایهٔ درمانِ نفسیِ تشینی

ای مایهٔ درمانِ نفسیِ تشینی	تا صورتِ حالِ دردمندانِ بینی
کر من به تو فرهادِ صفتِ شیفتهٔ ام	عیمِ مکن ای جان که تو بس شیرینی

رباعی شماره ۱۴۵: کردشمن من به دوستی بگزینی

کردشمن من به دوستی بگزینی	مسکین چه کند با تو به جز مسکینی
صد جور بکن که بمحان مطبوعی	صد تلخ بگو که بمحان شیرینی

رباعی شماره ۱۴۶: کرد دولت و بخت باشد و روز بهی

کرد دولت و بخت باشد و روز بهی در پای تو سربازم ای سروسهی
سهلست که من در قدمت خاک شوم ترسم که تو پای بر سر من نهی